فهرست

[اشاره (ادامه مقدمه دوم) 2](#_Toc32911575)

[ضلع اول اصالة الموضوعیه: 2](#_Toc32911576)

[ضلع دوم اصالة الموضوعیه: 3](#_Toc32911577)

[ضلع سوم اصالة الموضوعیه: 3](#_Toc32911578)

[مقدمه سوم: 5](#_Toc32911579)

[بحث اول: الغاء الخصوصیه: 6](#_Toc32911580)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ تعدیه حکم/ مقدمات

# اشاره: (ادامه مقدمه دوم)

بحث در علل و اسباب سرایت دادن حکم از موضوع دلیل به فراتر از آن و سایر موضوعات یا تضییق موضوع بود. قبل از اینکه وارد این علل و اسباب توسعه و تضییق یا تعمیم و تضییق بشویم مقدماتی را عرض کردیم که در مقدمه دوم به این بحث پرداختیم که ما قانونی داریم به نام اصالت الموضوعیه و این قانون چند ضلع دارد و مبنای اصلی تعامل ما با عناوینی است که در خطابات وارد شده. اصل این است که این عنوانی که در خطابی وارد شد حالا چه به عنوان مخاطب و مکلف چه به عنوان متعلق چه به عنوان موضوع چه به عنوان شرع؛ به هر شکلی وقتی عنوانی در دلیلی وارد شد، عنوان هسته اصلی است و اصل این است که حکم برای آن عنوان است. این تعدی حکم از این عنوان به فراتر از دایره خود اوست یا به کوچک‌تر تر از آن دایره یا به جای دیگری این خلاف قاعده و اصل اولی است که به آن اصالت موضوع می­گوییم و این مبنایی است که می­خواهیم از این حال طبیعی با عللی که می­گوییم خارج شویم و بگوییم به چند دلیل می­توان حکم را از اینجا به آنجا سرایت داد این خروج از وضع طبیعی است. وضع طبیعی اصالت الموضوعیه است. این مقدمه دومی بود که دیروز عرض کردیم در تحلیل این مقدمه دوم مطالبی دیروز تبیین شده که آن‌ها را تکمیل می­کنیم. آن مطلبی که در تبیین و تعمیق این مقدمه بود این است که اصالت الموضوعیه یک عنوان کلی است که در حقیقت سه قاعده در ذیل آن است:

# ضلع اول اصالة الموضوعیه

1-موضوعی که اینجا آمده جامعیت دارد و جامع افراد است. این جامعیت برمی‌گردد به اصالت العموم یا به اصالت الاطلاق و شمول این عنوان نسبت به همه مصادیقش یعنی موضوع دایره تنگ‌تری دارد و نقطه مقابل آن یکی مخصصات است مثلاً یک دلیلی تخصیص می­زند و بگوید در آن دلیل عنوان عالم بود ولی من می­گویم واقعش عالم عادل است یعنی موضوع را محدود می­کند. یا مقیدات است آنجایی که تقیید باشد. یا انصراف است دلیلی انصراف دارد؛ مثلاً همین‌جوری گفته آب ولی آب فلان جا منصرف به نوعی آب خاص است. یا حکومت تضییقی چون حکومت دو نوع است حکومت توسعه‌ای یا تضییقی؛ و یا اینکه عنوان هم گاهی عنوان مطلق است ولی به شکل کنایه شده از نظر خاص‌تر.

عنوان از نظر لغوی مطلق است ولی در اینجا به دلایلی عنوان کنایه شده به بخشی از موضوع نه تمام موضوع این چهار پنج نوع است موضوع را از عنوان فراگیر بیرون می­آورد یعنی موضوع می­شود بخشی از آن نه همه موضوع زیرا 1- مقید است 2- مخصص است 3- انصراف است 4- حکومت تضییقی است 5- یک کنایه یا عنوان مشیر و امثال اینها است 6- یا تعلیل است 7- اجمال است؛ بنابراین اصل این است که عنوانی که در دلیل آمد جامع همه مصادیق و افراد است. این اصل است که می­گفتیم در مقام بیان بود یک اصل عقلایی است و پایه دارد این یک اصل است و عنوانی که می­آید همه را در برمی‌گیرد و آنچه که ما را از این اصل بیرون می­آورد این هفت حالت است.

سؤال: ...

جواب: ما در انصراف به صورتی معنا می­کنیم که آن‌ها را در برنمی‌گیرد و این هفت حالت است که این اصل اولی را قید می‌زند و محدود می­کند.

# ضلع دوم اصالة الموضوعیه

2- اصل دوم مانعیت است یعنی موضوع این است و فراتر از آن دیگر این حکم تجلی پیدا نمی­کند این حکم اکرم برای این است. این حکم برای موضوع مثلاً غیر از عالم نیست مفهوم هم نیست چون فقط شخص حکم را می­گوید این همه می­گویند در حکم (الاحکام تابعه لعناوینها) این یک قانون است حکم تابعی از عنوان موضوع و متعلقش است و در همان محدوده است و فراتر از آن نیست. در اصل اول می­گفتیم همه موضوعات خودش را می­گیرد و جامعیت دارد در اصل دوم می­گوییم فقط خودش را می‌گیرد و فراتر از خودش را نمی­گیرد. این اصل را می­گوییم مانعیت موضوع و عناوین از شمولشان نسبت به فراتر خودش است هسته معنایی این است و بالاتر از آن در خطاب نیست. آن اولی اصل عدم تضییق است و دومی اصل عدم تعمیم است. اصل این است که مانع است از اینکه غیر خودش را بگیرد نمی­گذارد حکم به فراتر از این عنوانی که در خطاب آورده برود اگر این حکم گفت یا ایها الرجل این حکم برای رجل است و اگر بخواهد به سمت نساء برود مانعیت دارد و فقط خودش را می­گیرد. این هم اصل عقلایی است که همین عنوان موضوعیت دارد و حکم برای همین است و اگر این عنوان نباشد دیگر آن شخص حکم نیست یعنی اصل عدم تعمیم.

از این اصل می­توان خارج شد: 1- با تعلیل؛ می­گوید (لانه مسکر) دارد از این موضوع فراتر می­رود البته به دلیل اینکه دارد موضوع دیگری را به‌صراحت بیان می‌کند تعلیل است 2- یا حکومت تعمیمی و توسعه‌ای است که (المتقی عالم) یا (الطواف صلاه) که دارد حکم عالم و صلاه را از موضوع فراتر می­برد و چندین عنوان دیگری هست که حکم را سرایت می­دهد در عامه قیاس بوده، مصالح مرسله بوده تنقیح مناط و ... به آن گفته می‌شود. در طرف تضییق در اصول، مضیقات بیشتر بیان‌شده در مقابل اصالت عدم تعمیم، معممات و موسعات دوتایش تا حدی اصول آمده اما عناوین دیگری داریم که در اصول نیامده و این بحثی که در این کتاب شده برای اینکه آن‌ها را منقح بکند البته گفتیم در فقه خیلی زیاد است تنقیح مناط و اینها فراوان وارده شده این اصل دو.

# ضلع سوم اصالة الموضوعیه

3- اصل سوم چیز دیگری است که به نحوی ممکن است به تضییق و تعمیم برگردد ولی ذاتش چیز دیگری است و آن این است که همانی که در دلیل آمده خود آن موضوع است نه اینکه آن عنوان مشیر به یک عنوان دیگر باشد. کنایه از چیز دیگری باشد. یک وقت هست که عنوان موضوعیت دارد منتها خودش کامل نیست و یک قید دیگر دارد که با انصراف و مقید است مثل عالم عادل. یک وقت دیگر عنوان موضوعیت دارد ولی ذیل یک موضوع کلی‌تری است یا حکم به موضوع دیگری تسری می­کند گفته است که (لا تقل لهما اف) از آن فهمیدیم که لا تضرب لها هم هست؛ اما در حالت سوم گاهی شرایطی دارد که عنوان مشیر است و خودش موضوعیت ندارد در حالت اول و دوم عنوان حتی در جایی که تضییق یا تعمیم می­دادیم از حالت طبیعی بیرون می­رفتیم عنوان عالم موضوعیت داشت منتها آنجایی که تضییق پیدا می‌کرد قید داشت و آنجایی که تعمیم پیدا می‌کرد می‌گفتیم حکم اینجا به جای دیگر می-رود ولی خود عالم موضوع بود اما حالت سوم وقتی است که عنوان کلاً از موضوعیت ساقط است این‌گونه گفته شده که به آن‌ها عناوین مشیر می­گویند مقابل عناوینی که موضوعیت دارد. موضوعیتی مقابل مشیریت یا کنایه بودن؛ مثلاً می­گوید اکرم هولاء الجالسین این عنوان موضوع شده جالسین در این اتاق اما می­دانیم که اصلاً جالس در این اتاق موضوعیت ندارد و این فقط یک اشاره است مثل اسماء اشاره می­گوییم هذا یعنی این اما در هذا که چیزی نیست عنوان انتزاعی وهمی است هذا یعنی آن مشارالیه. گاهی عنوانی که در دلیل می­آید موضوعیت ندارد به معنای اینکه موضوع چیز دیگری است. هولاء الجلساء عنوان مشیری است به کسانی دارند تحصیل می­کنند یا آن‌هایی که در قم هستند آمدند در قم در حوزه. این یک عنوان مشیر است یعنی آن‌هایی که آمدند قم و دارند تحصیل می­کنند عنوان این نیست و چیز دیگری است و عنوان دیگری به را معبر قرار داده برای اشاره به عنوان واقعی.

اصالت الموضوعیه می­گوید حال طبیعی خطاب این است که خود آن چیزی که اینجا آمده موضوعیت دارد اگر بخواهیم بگوییم نه این موضوعیت ندارد و این پلی است و آیینه‌ای است برای اینکه موضوع را چیز دیگری قرار دهد این دلیل خاص می­خواهد و لذا اگر بگوید ظاهر اولیه دلیل بگوید هولاء الجالسین را احترام بکن می­گوییم جلوس در موضوع دخالت دارد مگر اینکه قرائن و شواهدی بیاید که بفهمیم جلوس در موضوعیت هیچ دخالتی ندارد و مقصود اصلی ذوات مقدسی هستند که اینجا علمایی هستند که تشریف دارند این عنوان، عنوان اشاره‌ای است این اصل سوم عمیق‌تر از دو اصل قبلی است و می­گوید اصل این است که عنوان به ما هو هو دخالت در حکم دارد نه اینکه این عنوان فقط اشاره‌ای است مثل اسماء اشاره هولاء الجالسین می­خواهد بگوید علماء را اکرام کنید حالا می­گوید هولاء جلساء. هولائی که در قم هستند مقصودش این است که آن علما را اکرام بکن عنوان را نیاورده و یک عنوان بدلی و ظاهری آورده. کسی که در سفینه فضانورد نشسته، می­گوید این کسی که اینجا نشسته راجع به آن این اقدام را انجام بده که نشستن در آنجا اصلاً موضوعیتی ندارد اشاره به آدمی می­کند که دل و جرئت این را دارو که اینجا بنشیند و فضانوردی بکند برای او می­خواهد یک حکمی را بیان بکند لذا هذا الجالس موضوع نیست و موضوع چیز دیگری است این را می­گوییم اصالت موضوعیه این موضوع است نه مشیر و کنایه و بدل از موضوع واقعی. موضوع واقعی هم می­تواند واضح باشد هم مجمل است ولی درهرحال گاهی از حالت طبیعی بیرون می­رود این عنوان می­شود عنوان مشیر که در فقه فراوان دیدیم منتها عنوان در قسم سوم عنوان خطاب از حیث شمول یا مانعیت نقضی پیدا نکرده در هسته اصلی مفهومی‌اش موضوع چیز دیگری است و این فقط نشانه و پرچمی است که می­خواهد آن را نشان دهد.

سؤال: ...

جواب: یعنی دخالتی در موضوع ندارد جالس بود دخالت ندارد خود فرد هم باید ببینیم موضوع چیست مثلاً عالم بودن فرد که اینها قرائن می­خواهد که عنوان مشارالیه چیست در مواقعی هم واقعاً اجمال پیدا می­کند می­فهمیم که مشیر است ولی عنوان واقعی که محور چیست خود فرد به ما هوهو یا نه آن فرد بما انه عالم است یا نه. گاهی قرائن نشان می­دهد که مشارالیه چیست گاهی هم قرائن وجود ندارد و مجمل می­شود.

در جایی که مشیر عنوان شود گاهی می‌شود کشفش کرد گاهی نمی­شود دقیق کشفش کرد آنجایی هم که کشف می­شود عنوان نسبت به این عنوان مشیر گاهی حالت عموم و خصوص مطلق است گاهی من وجه است ولی متباین نمی­تواند باشد. وقتی می­گوید هولاء اشاره می­کند به عنوانی که آن عنوان باید این راهم بگیرد و لذا عالم است اینها را می­گیرد و کسان دیگر راهم می­گیرد یا اینکه عنوان دیگری است که با اینها عموم و خصوص من وجه دارد و لذا عنوان اگر مشیر باشد یا حتی عنوان خاص‌تری است که این در از عناوین معمم می­شود. عنوان مشیر درواقع به شکلی می­شود عنوانی که تعمیم می­دهد ولی نه تعمیم عنوان موضوع حکم بلکه تعمیمی که بعد از اینکه موضوع مشخص شد آن تعمیم مشخص می­شود که بعداً راجع به این صحبت می­کنیم.

این بحثی که ارائه کردیم بحث مهمی بود که یک تصویر کلانی شما از عناوین وارده در خطاب از منظر اصولی پیدا کردید به این ضلعی که اشاره کردیم اگر دقت بکنید به تصویر جامعی می­رسید.

حال ما به شکلی ابتدا بیان کردیم. کسی هم که ممکن است این تنظیم سه‌ضلعی عدم تضییق عدم تعمیم و موضوعیت عنوان ممکن است کسی به عکسش بکند بگوید اصل این است که خودش ملاک است مشیر به چیزی نیست دوم اینکه تمام افرادش داخل در او هستند سه اینکه بیرون خودش را نمی­گیرد. این سه اصل است که هرکدام پایه مربوط به خودش را دارد. این اصل سوم که اینجا گفتیم اصالة الموضوعیه یعنی خودش ملاک است این اصل موضوعیت به معنای اینکه خود اوست نه مشیر به عنوان دیگر این هم مبنای ظهوری‌اش روشن است اصل این است که انسان حرفی که می­زند خود حرف ملاک است. عنوان را ابزار برای چیز دیگری قرار بدهد که مفهوم لغوی‌اش نیست خلاف اصل است. اصل این است که وقتی می­گوید هولاء الجلوس یا اکرم الجالسین این موضوع است. اینکه بگوییم این مشیر به چیز دیگری است که آن چیز دیگر عنوانی است که مفهوم این نیست در معنای این قرار ندارد خلاف ظاهر است لذا قرینه خاصه می­طلبد. لذا عنوان مشیر اگر جایی شد آن وقت متعلق حکم چیز دیگری می­شود این سه‌ضلعی است که لازم بود اشاره شود.

# مقدمه سوم

در کتاب هم آمده است. اینکه می­گوییم حکم تسری پیدا بکند از موضوعی به دیگری فقط متعلقات منظور نیست همه عناوینی که در خطاب می­آیند هر جایگاهی داشته باشند مشمول این هستند. المراد من الموضوع التی تلقی عنه الخصوصیه کل ما وقع تحت الخطاب نه خصوص موضوع یعنی آن که ما به عنوان خاص موضوع می­گوییم. عالم موضوع است و اکرام متعلق. موضوعی که اینجا می­گوییم همه آن‌هایی که در خطاب می‌آید از مکلف، فعلی که حکم به آن تعلق گرفته، متعلق آن فعل که مثلاً عالم است و شروط و موانع و قواطع همه می‌آیند؛ مثلاً اگر گفت یا ایها الرجل اکرم العالم اذا کان فقیها در همه اینها این بحث جاری است. رجل آیا خصوص رجل است یا شامل زن هم می­شود؟ ممکن است بگوییم خصوص رجل است و اگر بخواهیم سرایت به زن دهیم دلیل می­خواهد که باید بحث کنیم. بعد می­آییم اکرم العالم اکرم متعلق حکم است ماده‌ای است که هیئت برایش سوار شده است. اکرام خصوصیت دارد؟ اطعم العالم اطعام خصوصیت دارد؟ یا اینکه اطعام اینجا کنایه یا مصداقی است از اکرام که یک نوعش اطعام است. بعد متعلق متعلق یا موضوع می­آید که عالم است اینجا عالم موضوع است یا حکم شامل متقی هم می­شود؟ بعد شرط آورده اذا کان فقیها فقیه بودن ملاک است یا اگر کسی فقیه نیست ولی مفسر است آن را هم می­گیرد؟ تعدیه حکم از موضوعی به دیگری کلمه موضوع در اینجا مقصود کلمه خاص موضوع نیست که فقط اکرام را بگوید یا حالا عالم را بگوید بلکه موضوع یعنی هر عنوانی که در هر خطابی بیاید. چه عنوانی که برای مخاطب به کار می­رود یعنی رجل چه عنوانی که متعلق هیئت است یعنی اکرام چه عنوانی که موضوع اکرام است یعنی عالم چه عنوانی که در شرط خطاب آمده که فقیه است. در صلات بگوید اذا کان متطهرا. یا در قواطع نماز بگوید این قاطع نماز است مثلاً حدث قاطع نماز است این هم مشمول این حکم می­شود.

# بحث اول: الغاء الخصوصیه

با این مقدمات که ذکر شد وارد اصل بحث می­شویم. فعلاً ترتیب کتاب را پیش می­رویم ولی چیزهایی را زیاد و کم خواهیم کرد از جمله عنوان مشیر است که اینجا خوب بحث نشده بعداً ما مفصل بحث می­کنیم. ترتیبی که اینجا آمده از محورهای حدود شش‌گانه‌ای که اینجا بحث شده بعد ما زیاد خواهیم کرد فعلاً محور اولی که وارد بحث اینجا شده‌اند الغاء الخصوصیه است. الی ماشاء‌الله در آیات و روایات با آن مواجه شده‌اید. خصوصیتی از عنوان موضوع الغاء شود و حکم فراتر از آن شامل شود. تعریفی که اینجا آورده‌اند این است که وقتی که در دلیل عنوانی آمد مثلاً گفت اطعم العالم ظاهرش این است که اطعام موضوعیت دارد اگر بخواهیم از اطعام الغاء خصوصیت بکنیم بگوییم اطعام شامل سقی هم می­شود اطعام یعنی غذا دادن مقابل سقی است که سیراب کردن با آب است می­شود الغاء خصوصیت کرد یا نه؟ محل بحث است. یکی از راه‌های تعمیم خطاب الغاء خصوصیت است. الغاء خصوصیت این است که دو نکته در اینجا وجود دارد.

مثال: اطعم الفقیر از اطعام می­خواهیم الغاء خصوصیت به سقی کنیم. سقی هم بگوییم مثل غذاست فرقی ندارد. الغاء خصوصیت می­کنیم. با دو نکته الغاء خصوصیت محقق می­شود:

1. ویژگی اطعام را الغاء بکنیم بگوییم اطعام ویژگی ندارد. چیزی موضوعیت دارد که هم اطعام و هم سقی را می­گیرد. اطعام عدم دخل خصوصیت موجوده در عنوان اطعام؛ و دخیل در حکم نیست؛ اما الغاء خصوصیت با این تمام نمی­شود؛ زیرا در سقی هم که می‌خواهیم حکم را به او تسری دهیم خصوصیتی دارد که خصوصیت او هم باید مانع از شمول خطاب نباشد. لذا الغاء خصوصیت همین‌طور می­گوییم الغاء خصوصیت و اول هم ذهن به سمت عنصر اول می­رود؛ اما این کافی نیست باید بگوییم خصوصیت اطعام موضوعیت ندارد حکم دومی هم هست.
2. خصوصیت سقی هم مانع شمول حکم نیست. سازگاری باهم داشته باشند مانعیت نداشته باشند؛ بنابراین الغاء خصوصیت یعنی عدم دخل الخصوصیة الموجوده فی العنوان یعنی اطعام و عدم مانعیة الخصوصیة در طرفی که می­خواهیم به آن تسری دهیم یعنی در سقی. ممکن است بگوییم در اطعام خصوصیتی ندارد که حکم مشمول آن باشد ولی در سقی که حکم سمتش می­رود چیزی بوده که مانع از این است که مولا بگوید برای فقیر با آن اقدام بکن؛ مثلاً در سقی وجهی بوده است که مانع از این است که مطلوب مولا باشد

پس الغاء خصوصیت در عالم خصوصیت در عالم ثبوت به دو نکته متوقف است یکی اینکه این خصوصیت موجوده در اصل دخالت ندارد. دوم اینکه خصوصیت موجوده در فرع یعنی در سقی هم مانع نیست. این الغاء خصوصیت است. الغاء خصوصیت یعنی کنار گذاشتن خصوصیت عنوانی که در خطاب وارد شده است بر اساس عدم دخل خصوصیت در اصل و عدم مانعیت خصوصیت در فرع

سؤال: اینجا احتمالش هم نفی می­شود؟

جواب: باید به روش عقلائی آن را هم نفی کند. بله. احتمال عقلی نه بلکه در مقام تحاور. این ظاهر آن چیزی است که گفته شده است نکته تکمیلی دارد که انشاء الله جلسه بعد.